

مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ

الحمد لله والمنة

که این کتاب جواب در زبان فارسی افغانی لسانی سنی

۱۳۰۰

مَعْرِفَةُ الْافغانِ

حسب رایش

ملا جان محمد و ملا اسم الله

تاجران کتب شهر قندهار

در اسلامیه سیدین کتب لا یفوت طبع شد

Ketabton.com

با این نام مولوی عبدالرشید بنی محمد

دوه و م باب په بیان کښې نعت د سید سلین د

په هغه رسول مقبول دی په هر رسول مقبول باشد رحمتہ للعالمین دے ورعت عالیاں است په تحقیق خیر البشر دی په یقین بهترین بشر است محمد خیر الانام و محمد بهترین مخلوقات بود خیر خواہ دهر امت دے خیر خواہ ہر امت است او چہ مشفق تو مو و پلار دی کہ مشفق از مادر و پدر است خود دہ پیروی پیدا دہ ہم بروئے این پیدا شدہ است آخر ختم المسلمین و آخر ختم مرسلین بود	بیاد سرود دے پر رسولی باز درو بر رسول باشد چہ شفیع المذنبین دے کہ شفیع گناہ گاران است دہہ عالم سرور دی مرہمہ عالم را سردار است قاب قوسین چہی مقام قاب قوسین مقام او بود عام ددہ ہر شفاعت دے عام است شفاعت او حضرت ہسی شہ یار دی حضرت یحییٰ شہ یار است پیش و پس چہ دنیادہ پیش و پس ہر کہ دنیا است ترا دم ہم اولین و از آدم ہم پیش بود
--	---

دریم باب په بیان کښې ذکر د احبابو

وہر چا و تہ معلوم دی وہ ہر کس معلوم اند	کُلِّ اصحاب د دین مجوم دی ہمہ اصحاب ستارگان دین اند
--	--



بسم اللہ الرحمن الرحیم

راشہ تل د حق ثنا کرہ بیا ہمیشہ مرتق را ثنا کن داشناپہ زمرہ کښغال کہ ابن ثنا در دل تہال کن کہ پہ دے ثنا مشغول شی اگر باین ثنا مشغول شوی کہ خیل و ردی پہ خلاص اگر و رد خود با خلاص کنی دعہ و مرد د زمرہ سراج دے ہو درد چراغ دل است نفس مہ کا رہ بے ذکرہ نفس را کش بجز ذکرہ د دنیایہ خہ طہود دے از دنیا کہ بجز طہود است	پہ ثنا زبہ گویا کرہ پہ ثنا زبان گویند کن پہ سایہ ی خنک بال کہ پہ سایہ اش خنک بال کن پہ دوه کونہ بہ مقبول شی در دو جہان مقبول شوی لہ محنت بہ خان خلاص از سختی جان را خلاص کنی دہہ ظلمت علاج دے ہمہ تاریکیہا را علاج است زہ خالی مکرہ لہ فکرہ دل را خالی کن از فکرہ عاقبت ہم نابود دے عاقبت ہمہ نابود است
---	--

که شوک شی دحق په لوری
 اگر کسی به طاعت حق برود
 چو می نه چه غلط دوی شی
 جائے نباشد که اینها غلط شوند
 دحضرت هسی یاران دی
 یاران حضرت چنین اند
 در سؤل به تبع نبائی
 به تبع رسول می شاید
 اول یار دده صدیق وو
 اول یار او صدیق بود
 له هرچه شخه ساکت وو
 از همه چیز ساکت یعنی خاموش بود
 دوه وم یار دده عم وو
 دوم یار ایشان عم بود
 هم دحق باطل فارق وو
 هم فارق حق و باطل بود
 دسیم یار دده عثمان وو
 سوم یار ایشان عثمان بود
 ترحد زیات وو دده علم
 علم او از حد زیاده بود
 خار میاری علی وو
 چهارم یار ایشان علی بود

پردی ستو بود لار گوری
 برین ستار با که اصحاب اند راه بریند
 پیچ و تاب لکه موی شی
 پیچ و تاب مانند موی شوند
 چه دده ددین پاسبان
 که پاسبانان دین اند
 چه هر شوک در و دیر والی
 که هر کس بر ایشان در و بخواند
 چه کامل دده تصدیق وو
 که تصدیق ایشان کامل بود
 خویر دین باند ثابت وو
 و بر دین ثابت بود
 جوهر و شبان عدل وو
 که روشن آفتاب عدل بود
 پید می فرق کنس موافق وو
 و درین فرق موافق بود
 دحیاد سخا کان وو
 که کان حیا و سخا بود
 خوی خاصه وو دده حلم
 و حلم خاصه سیرت او بود
 چه همت دیر عالی وو
 که همت ایشان عالی بود

شجاعت می بید ریغ وو
 شجاعت ایشان می ریغ بود
 ددوی ملج می تصویر کره
 روح ایشان تصویر کردم
 که ددوی دروی د پاره
 که بروی ایشان
 پیر محمد دیر کناه کارد
 پیر محمد بسیار گنهار است
 معفرت لخدایه عواری
 معفرت از خدا می خواهد

دکافر کردن تیغ وو
 برانے کردن کافر تیغ بود
 بقلم می لب تحریر کره
 به قلم اند کے تحریر کردم
 ماهم و نه بنجین غفارا
 ما هم به بنش اے غفار
 له غفارا امید وار د
 از غفار امیدوار است
 کیه موی بیاب و یاری
 اگر یابد باز خوش گردد

خلو و بادی بیابان ملج دشار از سلیمان چه
 باب چهارم است در روح شهادت
 نعمت می ره سرفراز شوم
 نعمت او سرفراز شدم
 ممتاز شوم مقدر می تر موافق می
 ممتاز شدم موافق من از ایشان مقدر است
 پر ما واجب دی
 بر من واجب است

پس له حمد له دسوده
 پس از حمد درود
 شاه سلیمان حکم شو
 شاه سلیمان از قضا حکم بود
 سوه دشا ملج مقصود
 شد روح شاه مقصود من
 کل عالم پر منور شو
 همه عالم برو روشن شد

پر عالم فیض وجود شاه
 بر عالم بختین از سخا شد
 دشاه تخت سلیمانی دی
 تخت شاه سلیمانی است
 دحضرت دین می محکم کرد
 دین حضرت را محکم کرد
 زیب زینت دی شاه علم
 شاه زیب زینت علم است
 پر میدان دجنگ هم شیر
 در میدان جنگ هم شیر است
 صاعقه دده دقهر
 صاعقه دده دقهر
 دیر محکم می تخت و تخت
 تخت و تخت او بسیار مضبوط است
 لذت عمر می پر تر میخ کرد
 لذت عمر برودتخ گردانید
 سرکش خصمی مقهور شه
 سرکش دشمنش مغلوب شد
 پستان و ربانند بادشاه
 افغانان باو شاد شدند و
 قند هارچه در هکت زندان
 قند مار که هر زندان بود
 دنفیت شکره مقصود شاه
 شکر نیت مقصود شد
 عجب لطف بر دانی دی
 عجب لطف خدا است
 پل و سران می محکم کرد
 در دوران خود جهان را
 سیال می نشسته خوک می
 برابر او در علم بچس نیست
 داعی ایه حق شمشیر دے
 در حق دشمن شمشیر است
 و لانه وی دشمن نه
 دیران میکند شهر دشمن را
 پر دشمن می آرام تخت دے
 بر دشمن آرام تخت است
 فراخ جهان می باند سیل کرد
 کشاد جهان بر چون سیل کرد
 په قلعه دغم محصور شه
 دور قلعه غم بند شد
 له همه غمه آزاد شوه
 از هر غم آزاد شدند
 بیانندان و رفته حیران و
 باز زندان باو حیران بود

په دی جنت نذر سو
 درین وقت جنت نذر شد
 نن سبب دهر دولت دی
 امروز سبب هر دولت است
 که به نخت در روزگار وی
 اگر نخت روزگار باشد
 شاه زاده دعلم کان می
 شهزاده کان علم است
 ددولت می زه دعا کرم
 از دولتش دعا میکند
 خواصکان دبقا وینه
 خواصکان بقا باشد
 چه عالم باند روشن دی
 که عالم برین روشن است
 پیر محل غریب نا توان دے
 پیر محل غریب ناتوان است
 که هر خوملح تحریر کرد
 اگر هر چند تحریر کند
 شاهزاده مدح ده دے
 مدح شهزاده بسیار است
 هم د مصر د لیل پر سو
 هم از مصر دل پذیر شد
 سر چشمه دهر نعت دی
 سر چشمه هر نعت است
 دده عمر دی بی شمار وی
 عمر او بسیار باشد دی
 نن رونق ددرست جهان
 امروز رونق تمام جهان است
 دنجت خواست تلخ خدا
 سوال نختش بیشتر از خدا میکند
 دا افتاب دی رک لوبینه
 این آفتاب خدا نگاه دارد
 تمام ملک پدیده گلشن دی
 تمام ملک برود گلشن است
 سراسره کل نقصان دے
 سراسر همه نقصان است
 په بیان کتب به تقصیر
 در بیان کتب به تقصیر کند
 تر حساب تر شمار که تیره
 از انداز حساب زیاده است

پنجم باب بیابان کنیز هغوالفاطیو بادشاهان
 او حاکمان و هسی نهر اهل دیوان دیر استعما آتیه
 و حاکمان و بیچین و دیگر اهل دیوان بسیار استعمال میکنند

فرمان و سرکه - فرمان واخله - فرمان مه و رکوه - فرمان
 فرمان بده - فرمان برادر - فرمان بده - فرمان
 و سرکه سو - فرمان و سرکه سوی دی - فرمان به و سرکه
 داده شد - فرمان داده شده است - فرمان خواهد داد -
 فرمان و سرکه سو - فرمان و سرکه سوی دی -
 فرمان داده شد - فرمان داده شده است -
 فرمان به و سرکه سو - فرمان به و سرکه سوی دی -
 فرمان داده خواهد شد - فرمان را داد - فرمان را
 و سرکه دی - فرمان به و سرکه دی - فرمان به و سرکه
 داده است - فرمان را خواهد داد - فرمان را نداده -
 فرمان به و سرکه دی - فرمان به و سرکه دی - فرمان
 فرمان نداده است - فرمان را خواهد داد - فرمان
 دی و رکوه - فرمان دی و سرکه دی - فرمان به و رکوه -
 را دادی - فرمان را داده اند - فرمان را نخواهد داد
 فرمان دی و سرکه - فرمان دی و سرکه دی - فرمان به و رکوه
 فرمان را نداده ای - فرمان را نداده ایم - فرمان را نخواهد داد
 فرمان می و رکوه - فرمان می و سرکه دی - فرمان به و رکوه -
 فرمان را دادیم - فرمان را داده ایم - فرمان را نخواهد داد

فرمان می و رکوه - فرمان می و سرکه دی - فرمان به و رکوه -
 فرمان را نداده ایم - فرمان را نداده ایم - فرمان را نخواهد داد
 فرمان و کینه - فرمان مکینه - فرمان تمام سو - فرمان نسوم
 فرمان بنویس - فرمان بنویس فرمان تمام شد - فرمان شد تمام
 فرمان و کینه سو - فرمان کنبلی سوی دی - فرمان به و کینه می
 فرمان نوشته شد - فرمان نوشته شده است - فرمان نوشته خواهد شد
 فرمان به و کینه سو - فرمان کنبلی سو و کینه می - فرمان به و کینه می
 فرمان نوشته نشد - فرمان نوشته نشده است - فرمان نوشته خواهد شد
 فرمان به و کینه - فرمان کنبلی دی - فرمان دی و کینه
 فرمان می نویسی - فرمان نوشته اید - فرمان را نوشتی -
 فرمان به و کینه - فرمان دی کنبلی - فرمان کنبلی و کینه
 فرمان را نخواهی نوشت - فرمان را نه نوشته ای - فرمان را نوشته ای
 فرمان می و کینه - فرمان می کنبلی دی - فرمان به و کینه
 فرمان را نوشتیم - فرمان را نوشته ایم - فرمان را خواهیم نوشت
 فرمان می نه و کینه - فرمان می کنبلی - فرمان به و کینه
 فرمان را نه نوشتیم - فرمان را نه نوشته ایم - فرمان نخواهیم نوشت
 فرمان می و کینه - فرمان می کنبلی دی - فرمان به و کینه
 فرمان را نوشت - فرمان را نوشته است - فرمان را خواهد نوشت
 فرمان می نه و کینه - فرمان می کنبلی - فرمان به و کینه
 فرمان را ننوشت - فرمان را ننوشت است - فرمان را نخواهد نوشت
 دیوان و رکوه - دیوان مه کوه - دیوان دی بینه و رکوه - دیوان بینه
 دیوان کین - دیوان کین - دیوان را خوب کردی - دیوان خوب کردی

دیوان ی وکر - دیوان ی کوی دی - دیوان به وکری -
 دیوان کرد - دیوان کرده است - دیوان خواهد کرد -
 دیوان ی نه وکر - دیوان ندی کوی - دیوان به نه وکری -
 دیوان نه کرد - دیوان نه کرده است - دیوان نخواهد کرد -
 دیوان وُسو - دیوان سو می دی - دیوان به وسی -
 دیوان شد - دیوان شده است - دیوان خواهد شد -
 دیوان نه وُسو - دیوان ندی سوی - دیوان به نه وسی -
 دیوان نشد - دیوان نشده است - دیوان نخواهد شد -
 دیوان دی وکر - دیوان دی کوی دی - دیوان به وکر -
 دیوان را کردی - دیوان را کرده ای - دیوان خواهد کردی -
 دیوان دی نه وکر - دیوان دے نه دی کوی - دیوان به نه وکر -
 دیوان را نکردی - دیوان را نکرده ای - دیوان را نخواهد کردی -
 دیوان می وکر - دیوان می کوی دی - دیوان به وکر می -
 دیوان را کردم - دیوان را کرده ایم - دیوان را خواهیم کرد -
 دیوان می نه وکر - دیوان می ندی کوی - دیوان به نه وکر می -
 دیوان را نکردم - دیوان را نکرده ایم - دیوان را نخواهیم کرد -
 محصل ولین به محصل مه لین به محصل شله لین -
 محصل را نفرست - محصل را بفرست - محصل را چرا بفرستی -
 محصل ی و لین به محصل ی لین لی دی - محصل و لین -
 محصل را فرستاد - محصل را فرستاده است - محصل را خواهد فرستاد -
 محصل نه و لین به محصل ی لین لی محصل نه و لین -
 محصل را - نفرستاد - محصل را نفرستاده است - محصل را نخواهد فرستاد -

محصل دی و لین به محصل دی لین لی دی - محصل و لین -
 محصل را فرستادی - محصل را فرستاده - محصل را خواهی فرستاد -
 محصل دی نه و لین به محصل دی لین لی - محصل به نه و لین -
 محصل را نفرستادی - محصل را نفرستاده - محصل نخواهی فرستاد -
 محصل می و لین به محصل می لین لی دی - محصل به و لین -
 محصل را فرستادم - محصل را فرستاده ایم - محصل را خواهیم فرستاد -
 محصل نه و لین به محصل می لین لی محصل نه و لین -
 محصل را نفرستادم - محصل را نفرستاده ایم - محصل نخواهیم فرستاد -
 وهل کوه - وهل مه کوه - وهی - مهی وهی - وهل شله کوی -
 زون کن - زون کن - زون ویرا - زون ویرا - زون چرا میکنی -
 وهی وهی - وهی ی دی - وهی بیه وهی - بیه وهی - بیه وهی -
 زودش - زده است - خواهد زد - زودش - زوده است -
 نه بیه وهی - وهی وهی - وهی ی دی - وهی بیه وهی - وهی وهی -
 نخواهد زد - زودی - زوده ای - خواهد زد -
 وهی وهی - وهی ی دی - وهی بیه وهی - وهی وهی -
 زوم - زوده ام - خواهیم زد - زودم -
 نه دی وهی - نه بیه وهی - نه وهی - نه وهی -
 زوده ایم - نخواهیم زد - بستم کن - بستم کن -
 وهی تری - مه یه تری - شله یه تری - پر شله یه تری -
 بستم کن - بستم کن - بستم کن - بستم کن -
 وهی تری - تری ی دی - وهی بیه تری - نه یه تری -
 بستم کن - بستم کن - نخواهیم بستم - بستم -

نه دی تری - نه بیه و ته تری - وه دی تاره - تری دی دی -
 نه بیه تری - نه دی وه تاره - نه دی دی تری - نه بیه و ته تری -
 خواهی بستی - نه بستی - نه بستی - خواهی بستی -
 وه می تاره - تری می دی - وه بیه ترم - نه می و تاره -
 نه می دی تری - نه بیه و ته ترم - نه بیه پیغاره خنخیر کرم -
 نه بستی ایم - خواهی بستی - نه بگریش - نه بگریش کرم -
 فلانا عرض لوه راوله - فلانا راواله - شه پیه کاره - خیه کو -
 فلانا را عرض بیار - فلانا را بیار - چه بکارت - چه بیکنی -
 رایبه ووست - راوستلی می دی - رایبه ولی - نه پیه را ووست -
 نه پیه دی راوستلی نه بیه را ولی - را دی ووست - راوستلی می -
 نه آید ده است - نه خواهی آورد - نه آوردی - نه آوردی -
 رایبه ولی - نه دی را ووست - نه دی دی راوستلی - نه بیه را ولی -
 خواهی آورد - بیار دی - نه آورده - خواهی آورد -
 رای می ووست - راوستلی می دی - رایبه ولیم - نه می را ووست -
 آوردیم - آورده ایم - خواهی آورد - نه آوردیم -
 نه می دی راوستلی - نه بیه را ولیم - سلام و کره - سلام مه کره -
 نه آورده ایم - خواهی آورد - سلام بکن - سلام بکن -
 سلام شه لوه کو - سلام می و کره - سلام بیه کوی - سلام مه و کره -
 سلام چرا بیکنی - سلام را کرد - سلام را کرده است - سلام را خواهی کرد -

سلام می نه و کره - سلام می نه دی کوی - سلام بیه و کره - سلام می و کره -
 سلام را کرد - سلام را کرده است - سلام را نخواهد کرد - سلام کردی -
 سلام می کوی - سلام بیه و کره - سلام می و کره - سلام می کوی -
 سلام کرده - سلام خواهی کرد - سلام نکردی - سلام را کرده -
 سلام بیه و کره - سلام و کره - سلام می کوی - سلام می و کره -
 سلام را نخواهی کرد - سلام کردم - سلام کرده ایم - سلام خواهیم کرد -
 سلام می نه و کره - سلام می کوی - سلام می نه دی - سلام بیه و کره -
 سلام نکردیم - سلام نکرده ایم - سلام نخواهیم کرد -
 خلعت مه و سرکوه - خلعت و سرکوه - خلعت و چانه و سرکوه -
 خلعت مه - خلعت بیه - خلعت را به که میبیدی -
 خلعت واغند - خلعت مه اغند - خلعت واغست -
 خلعت پوش - خلعت پوش - خلعت با پوشید -
 خلعت می اغستی می - خلعت به واغند - خلعت نه واغست -
 خلعت را - پوشیده است - خلعت را خواهی پوشید - خلعت را پوشید -
 خلعت نه می اغستی - خلعت به واغند - خلعت دی واغست -
 خلعت را پوشیده است - خلعت را خواهی پوشید - خلعت را پوشید -
 خلعت می اغستی می - خلعت به واغند - خلعت دی واغست -
 خلعت را پوشید - خلعت را خواهی پوشید - خلعت را پوشید -
 خلعت می اغستی می - خلعت به واغند - خلعت می نه واغست -
 خلعت را پوشید - خلعت را خواهی پوشید - خلعت را پوشید -

خلعت می ندی اغستی - خلعت به نه واغند م -
 خدمت را بنوشیده ایم - خدمت را نخواهم بخشید
 خانان دی راسی - خانان دی ندراشی - خانان شه کارلوی
 خانان بیاید خانان بناید خانان چه کار دارد
 خانان راغله - خانان راغلی دی - خانان به راسی -
 خانان نه آندند خانان نه آمده اند خانان نخواهد آمد
 خانان نه راغله - خانان ندی راغلی - خانان به ندراشی
 خانان نه آندند خانان نه آمده اند خانان نخواهند آمد
 تاسی راغلاست - تاسی راغلی یاست - تاسی به راسی
 شما آید شما آمده آید شما خواهی آمد
 تاسی نه راغلاست - تاسی نه یاست اغلی - تاسی به ندراسی
 شما نه آید شما نه آمده آید شما نخواهی آمد
 مون راغلو - مون راغلی یو - مون به راسو -
 مایان آیدیم - مایان آمده ایم - مایان نخواهیم آمد
 مون نه راغلو - مون نه یور اغلی - مون به ندراسو -
 مایان نه آیدیم مایان نه آمده ایم - مایان نخواهیم آمد
 راغنی - راغلی دی - راغلی - ندراغنی - ندی راغلی -
 آمد آمده است خواهد آمد نه آمد نه آمده است
 نه به راسی - راغلی - راغلی ی - راغلی - ندراغلی -
 نخواهد آمد آید آید ای خواهی آمد نه آید
 ندی راغلی - نه به راسو - راغلو - راغلی ی - راغلی ی -
 نه آمده دی خواهی آمد آمدیم نخواهیم آمد

نه راغلو - نه یور اغلی - نه یور اغلی - مواجب ورکره
 نه آیدم - نه آیدیم - نخواهم آمد مواجب بده
 مواجب مد و ساکوه - مواجب چادی - مواجب نسته
 مواجب بده مواجب از کیفیت مواجب نیست
 مواجب و سرکر - مواجب و سرکری د - مواجب به ورکری
 مواجب داد مواجب داده است مواجب خواهد داد
 مواجب نه ورکر - مواجب ندی و سرکری - مواجب نه ورکر
 مواجب نداد مواجب نداده است مواجب نخواهد داد
 مواجب دی و سرکر - مواجب دی و سرکری د - مواجب به ورکر
 مواجب دادی مواجب داده آید مواجب نخواهی داد
 مواجب ی نه ورکر - مواجب ی ندی و سرکری - مواجب به ورکر
 مواجب ندادی مواجب نداده مواجب نخواهی داد
 مواجب و کر - مواجب و سرکری د - مواجب به ورکر
 مواجب دادم مواجب داده ایم مواجب نخواهم داد
 مواجب نه ورکر - مواجب ندی و سرکری - مواجب به ورکر
 مواجب را ندادم - مواجب نداده ایم - مواجب نخواهم داد
 مواجب و کر سو - مواجب و سرکری سو دی - مواجب و کر
 مواجب داده شد - مواجب داده شده است - مواجب داده خواهد شد
 مواجب و کر سو - مواجب و سرکری سو ندی - مواجب و کر
 مواجب داده نشد - مواجب داده نشده است - مواجب داده نخواهد شد
 لبسکر تول که - لبسکر مه تولوه - لبسکر چالره تولو -
 تشون جمع کن تشون جمع کن تشون را بهر که جمع میکنی -

لیسکر در ست ندی لری لیسکر بی حساب دے لیسکر خوا سرد دے
 قشون آراسته ندارد - قشون بی حساب است قشون خوار است
 لیسکر ی قول کر - لیسکر ی قول کر دے لیسکر به قول کر دے
 قشون را جمع کرد قشون را جمع کرده است قشون را جمع خواهد کرد
 لیسکر ی قول نکر - لیسکر قول کر ندی لیسکر به قول نکر
 قشون را جمع نکرد قشون را جمع نکرده است قشون را جمع نخواهد کرد
 لیسکر دی قول کر - لیسکر دی قول کر دے لیسکر به قول کر دے
 قشون را جمع کردی قشون را جمع کرده قشون را جمع خواهد کرد
 لیسکر دی قول نکر - لیسکر دی قول کر ندی لیسکر به قول نکر
 قشون را جمع نکردی قشون را جمع نکرده قشون را جمع نخواهد کرد
 لیسکر ی قول کر - لیسکر ی قول کر دے لیسکر به قول کر دے
 قشون را جمع کردم قشون را جمع کرده ایم قشون را جمع خواهیم کرد
 لیسکر ی قول نکر - لیسکر ی قول کر ندی لیسکر به قول نکر
 قشون را جمع نکردم قشون را جمع نکرده ایم قشون را جمع نخواهیم کرد
 نشان و نشه - نشان مد نشه - نشان دی اندی نیولی
 نشان گیر - نشان گیر - نشان را هنوز نگرفته ای
 نشان ی وه نیو - نشان ی نیولی دے - نشان به وه نشی
 نشان را گرفت - نشان را گرفته است - نشان را خواهد گرفت
 نشان ی نه وه نیو - نشان ی نه دی نیولی - نشان نه وه نشی
 نشان را نگرفت - نشان را نگرفته است - نشان نخواهد گرفت
 نشان دی وه نیو - نشان دی نیولی دے - نشان به وه نشی
 نشان را گرفت - نشان را گرفته است - نشان را خواهد گرفت

نشان دی نه ونیو - نشان دی نه دی نیولی - نشان نه وه نشی
 نشان را نگرفت - نشان را نگرفته است - نشان را نخواهد گرفت
 نشان ی وه نیو - نشان ی نیولی دے - نشان به ونش
 نشان را گرفتم نشان را گرفته ایم - نشان را خواهم گرفت
 نشان ی نه وه نیو - نشان ی نه دی نیولی - نشان نه وه نش
 نشان را نگرفتم نشان نگرفته ایم - نشان نخواهم گرفت
 شماره - یا حساب هم پید غر رنگ زده کرد - وایه شماره
 شمار کن و حساب را هم بهین قسم یاد بگیر - بگو شماره را
 وه نیوه - شماره ی نیولی دے - شماره به وه نشی
 گرفت - شماره را گرفته است - شماره را خواهد گرفت
 حساب وه نیوه - حساب ی نیولی دے - حساب به وه نشی
 حساب را گرفت حساب را گرفته است حساب را خواهد گرفت
 هم د غر ویل سی - وه یه کنه - مه یه کنه - خوی کن
 هم بهین قسم گفته میشود - شمار - شمار - چند میثاری
 وه ی کنل - کنلی دے دی - وه بیه کنلی - نه ی وه کنل
 شمرده است شمرده است بشمارد - نه شمرده
 نه یه دی کنلی - نه بیه وه کنلی - وه دی کنل
 شمرده است شمرده است نخواهد شمرده شمرده
 کنلی دی دی - وه بیه کنل - نه دی وه کنل
 شمرده شمرده خواهی شمرده شمرده
 نه دی دی کنلی - نه بیه وه کنل - وه ی کنل
 شمرده شمرده خواهی شمرده شمرده

گنله دی - وه بیه گنهم - نه می وه گنل -

شمرده ام ^{خواهم شمرم} نه می دی گنل - نه بیه ^{ز شمرم} وه گنهم - بنکار و کره -

شمرده ام ^{خواهم شمرم} په بنکار پس عبت عمر ضایع کیری -

بنکار که و کر بالک نسته - بنکار مباح دی - بنکار

شکار اگر بکنی ^{شکار کن} پاک نیست ^{و دنبال} شکار عبت عمر ضایع می شود

ننه دی که کله - غم به دی لر می کوی له دله -

خوب ست ^{گناه گاه} گاه گاه ^{هم نشا دور} می کند ^{از دل}

شاه زاده حنا پینکار ووت - پینکار به ووزی -

شهرزاده ^{صاحب به شکار بیرون شد} به شکار بیرون خواهد شد - می

پینکار و تلحی - پینکار وه نه ووت - پینکار به نه ووز

به شکار بیرون شده است ^{به شکار بیرون شدی} - به شکار بیرون نخواهد شد -

پینکار و تلحی ندی - پینکار وه ووت - پینکار به نه ووزم -

به شکار بیرون شده ^{به شکار بیرون شدم} - به شکار بیرون نخواهم شد -

پینکار نه می وتلی - شپیرم ناپینکین هغولفا طوچه انور خلق وانی

به شکار نه ام بیرون ^{ششم باب در میان همان} نفعها که این دیگر مردم مکتوبه

بازار لوه ولا ربه - بازار لوه مخه - بازار اسراخه کو -

بازار برو ^{بازار مرو} بازار چه ^{میکنی}

بازار دبیکا و کاردی - چه پلیسه نه لری بازار مه وینه

بازار مر بیکاران را کار ست ^{که پول} نداری ^{بازار بین}

و بازار ته دی هغه شی چه پیسه لوی - چه پیسه لوی هغه شی

به بازار ^{همو} برود که پول دارد - ^{که پول ندارد} همو نرود

بازار لوه ولا ربه - بازار لوه تللی می - بازار لوه به ولا ربه سم -

بازار رفتم ^{بازار رفتم ایم} - بازار ^{خواهم} رفتم

بازار لوه نه ولا ربه - بازار لوه نیم تللی - بازار لوه به نه ولا ربه سم

بازار زفتم ^{بازار زفتم ایم} - بازار ^{خواهم} زفتم

بازار لوه نه ولا ربه - بازار لوه تللی ندی - بازار لوه به نه ولا ربه سم

بازار زفتم ^{بازار زفتم است} - بازار ^{خواهد} زفتم

سودا و کره - سودا مکوه - شیطان گران دی -

سودا بکن ^{سودا بکن} چیتا ^{گران} است -

نقصان شی - سود به وکری - زیان به وکری - خو وخت
 نقصان میشود سود نخواهی کرد زیان خواهی کرد - چند وقت
 وکری درین - رخت به ارزان سی - سودا به وکری -
 ایشاده شو رخت ارزان میشود سودا کرد
 سودایه کپی ده - سودا به وکری - سودا به نه وکری -
 سودا کرده هست سودا خواهد کرد سودا نکرد
 سودای نه وکری - سودا به نه وکری - سودادی وکری -
 سودا نکرد هست سودا نخواهد کرد سودا کردی
 سودادی کپی ده - سودا به وکری - سودادی نه وکری -
 سودا را کرده سودا خواهی کرد سودا نکردی
 سودادی نه وکری - سودا به نه وکری - سودای وکری -
 سودا را نکرد سودا را نخواهی کرد سودا را کردم
 سودایه کپی ده - سودا به وکری - سودای نه وکری -
 سودا را کرده ایم سودا را خواهیم کرد سودا را نکردم
 سودای نه وکری - سودا به نه وکری - کبیت و سو -
 سودا را کرده ایم سودا را نخواهم کرد - کشت شد
 کبیت نه و سو - کبیت بنده دی - کبیت بنده ندی -
 کشت شد کشت خوبست کشت خوب نیست
 کبیت سرخی وکری - کبیت وکری - کبیت مه کوه -
 کشت سرخی زد کشت بکن کشت مکن
 کبیت خواری غواری - د کبیت اوس وخت ندی
 کشت خواری بخواهد از کشت الحال وقت نیست

د کبیت وخت لا پس دی - کبیت یروکری - کبیت دیر مه کوه -
 از کشت وقت بنور پس است کشت بیکار بکن کشت بسیار مکن
 واک بدی به وکری نه رسیدی - او به پر و سپه -
 قوت شما باو نخواهد رسید آب برود خشک خواهد شد -
 حاصل بدی له لاس ووزی - خواری بدی هبطه سی
 حاصل شما از دست بیرون خواهد شد خواری شما جبط خواهد شد
 کبیت ی وکری - کبیت ی کپی دی - کبیت به وکری -
 کشت را کرد کشت کرده است کشت خواهد کرد -
 کبیت ی نه وکری - کبیت ی نه وکری - کبیت به نه وکری -
 کشت را نکرد کشت را کرده است کشت را نخواهد کرد -
 کبیت دی وکری - کبیت دی کپی دی - کبیت به وکری -
 کشت کردی کشت کرده کشت خواهی کرد -
 کبیت دی نه وکری - کبیت دی ندی کپی دی - کبیت به نه وکری -
 کشت را نکردی کشت را کرده کشت را نخواهی کرد -
 کبیت می وکری - کبیت می کپی دی - کبیت به وکری -
 کشت را کردم کشت کرده ایم کشت خواهیم کرد -
 کبیت می نه وکری - کبیت می ندی کپی دی - کبیت به نه وکری -
 کشت نکردم کشت کرده ایم کشت نخواهم کرد -
 او به وچی کوه - او به مه وچوه - که او به وچی کوه
 آب خشک مکن آب مکن خشک اگر آب خشک کنی -
 نشالی به لاس ووزی - او به وکری چه شالی او به -
 شایها از دست بیرون میشود آب بده که شالی را آب کنده

اوبه وچی سو - اوبه وچی سوی دی - اوبه به وچی -
 آب خشک شد - آب خشک شده است - آب خشک خواهد شد
 اوبه وچی نشو - اوبه وچی سوی ندی - اوبه به وچی نشی
 آب خشک نشد - آب خشک نشده است - آب خشک نخواهد شد
 اوبه ی وچی کر - اوبه ی وچی کوی دی - اوبه به وچی کوی -
 آب را خشک کرد - آب را خشک کرده است - آب را خشک خواهد کرد
 اوبه ی وچی نکر - اوبه ی وچی کوی ندی - اوبه به وچی نکر -
 آب را خشک نکرد - آب را خشک نکرده است - آب را خشک نخواهد کرد
 اوبه دی وچی کر - اوبه دی وچی کوی دی - اوبه به وچی کر -
 آب را خشک کردی - آب را خشک کرده - آب را خشک نخواهی کرد
 اوبه دی وچی نکر - اوبه دی وچی کوی ندی - اوبه به وچی نکر -
 آب را خشک نکردی - آب را خشک نکرده - آب را خشک نخواهی کرد
 اوبه می وچی کر - اوبه می وچی کوی دی - اوبه می وچی کر -
 آب را خشک کردم - آب را خشک کرده ایم - آب را خشک خواهیم کرد
 اوبه می وچی نکر - اوبه می وچی کوی ندی - اوبه به وچی نکر -
 آب را خشک نکردم - آب را خشک نکرده ایم - آب را خشک نخواهیم کرد
 باغ کبینه - باغ مکبینه - باغ پوچی مکوه
 باغ بنشان - باغ نشان - باغ را پوچی کن - باغ را پوچی کن
 باغ شاین سو - باغ شاین نشو - باغ بلی وه واهه
 باغ سیر شد - باغ سیر نشد - باغ ژاله زد -
 باغ انگور وکره - باغ انگور نه وکر - سر درخت باوه رزاهه -
 باغ انگور کرد - باغ انگور نکرد - سر درخت را با درخت

باغی خراب کر - باغ می خراب کوی دی - باغ به خراب کوی -
 باغ را خراب کرد - باغ را خراب کرده است - باغ را خراب خواهد کرد
 باغی خراب نکر - باغی خراب کوی ندی - باغ به خراب نکری
 باغ را خراب نکرد - باغ را خراب نکرده است - باغ را خراب نخواهد کرد
 باغ دی خراب کر - باغ دی خراب کوی دی - باغ به خراب کر -
 باغ را خراب کردی - باغ را خراب کرده - باغ را خراب نخواهی کرد
 باغ دی خراب نکر - باغ دی خراب کوی ندی - باغ به خراب نکری
 باغ را خراب نکردی - باغ را خراب نکرده - باغ را خراب نخواهی کرد
 باغ می خراب کر - باغ می خراب کوی دی - باغ به خراب کر -
 باغ را خراب کردم - باغ را خراب کرده ایم - باغ را خراب خواهیم کرد
 باغ می خراب نکر - باغ می خراب کوی ندی - باغ به خراب نکری
 باغ را خراب نکردم - باغ را خراب نکرده ایم - باغ را خراب نخواهیم کرد
 لو وکره - لومکوه - لو خواری ده - لو کله سو - لو کله سوی دی
 درو بکن درو بکن - درو خوری است - درو شروع شد - درو شروع شده است
 لو بکله سی - لو بکله سو - لو بکله سوی دی - لو به ی کله سی -
 درو شروع خواهد شد - درو شروع شد - درو شروع شده است - درو شروع خواهد شد
 لو بکله نشو - لو بکله سوی ندی - لو به ی کله نشی
 درو شروع نشد - درو شروع نشده است - درو شروع نخواهد شد
 لودی کله سو - لودی کله سودی - لو به دی کله سی -
 درو شروع شد - درو شروع شده است - درو شروع خواهد شد
 لودی کله نشو - لودی کله سوی ندی - لو به دی کله نشی
 درو شما شروع نشد - درو شما شروع نشده است - درو شما شروع خواهد شد

لومی کپ شو - لومی کپ سوی دی - لوبه می کپ سی
 دردم شروع شد - دردم شروع شده است - دردم شروع خواهد شد -
 لومی کپ نشو - لومی کپ سوی ندی - لوبه می کپ نشی
 دردم شروع نشد - دردم شروع نشده است - دردم شروع نخواهد شد -
 لوی وکری - لوی کری دی - لوبه وکری - لوی به نه وکری -
 درو کرد - درو کرده است - درو خواهد کرد - درو نکرد -
 لوی ندی کری - لوبه نه وکری - لودی نه وکری
 درو نکرد - درو نخواهد کرد - درو کردی -
 لودی کری دی - لوبه وکری - لودی نه وکری
 درو کرد - درو خواهد کرد - درو را نکردی -
 لودی ندی کری - لوبه نه وکری - لوسه وکری -
 درو نکرد - درو نخواهی کرد - درو کردم -
 لومی کری دی - لوبه وکرم - لوسه نه وکری -
 درو کرده ایم - درو خواهیم کرد - درو نکردم -
 لومی ندی کری - لوبه نه وکرم - لوپریو وکری
 درو نکرد - درو نخواهم کرد - درو افتاد -
 لوپریو قلمی - لوبه پریو زی - درمند و کوته
 درو افتاده است - درو خواهیم افتاد - خرمن کوب
 درمند و کوته - درمند ترکو مده کوب
 خرمن کوب - خرمن را تا کی می کوبی -
 وریش پری وخته - وریش پری آخستی ده -
 از وخته سال را برداشت - از وخته سال را برداشته است

وریش پری واخلی - وریش پردی وخته -
 از وخته را خواهد برداشت - از وخته را برداشتی
 وریش پردی آخستی ده - وریش پری واخلی -
 از وخته را برداشته - از وخته را خواهی برداشت
 وریش پری وخته - وریش پری آخستی ده -
 از وخته را برداشتم - از وخته را برداشته ام
 وریش پری واخلی - سبز کال پریوانی ده -
 از وخته را بر میدارم - امسال پریوانی است
 کاختی دی رب نه را ولی - کاختی نسته خدای دی
 قحط را رب بیاورد - قحط نیست رب العالمین
 سردشاهزاده صناعی - چه سر چشمه جوئی
 سر شهنشاه صاحب داشته باشد که سر چشمه سخا و کرم است
 آمین - آمین - آمین - داد عامی قبول کری مبین
 استجب استجب این دعا من را قبول کند تا در مبین
 اوم باب پیر بیان کنش خوراک او دشمن او را غوستان
 هفتم باب در بیان خوراک دشمنین و دشمنین
 خواره و خوره - خواره و خوره - خواره و خوره -
 طعام بخور - طعام بسپار - چیز بخور
 خواره و خوره - هر رنات خواره و خوره -
 چیز کم بخور - هر قسم خود نیاید شمارا بخور خواهد کرد
 دودی به و خوره - دودی به خوری - دودی و خوری
 نان را خورد - نان را خورده است - نان را خواهد خورد

دودی به نه و خورده - دودی به نده خورده -

نان را نخورد نان را نخورده است

دودی به نه و خوری - دودی دی و خورده -

نان را نخواهد خورد نان را خوردی

دودی دی خورلی ده - دودی به و خوری -

نان را نخورده نان را خواهی خورد

دودی دی نه و خورده - دودی دی نده خورلی -

نان را نخوردی نان را نخورده

دودی به نه و خوری - دودی می و خورده -

نان را نخواهی خورد نان را خوردم

دودی می خورلی ده - دودی به و خوردم

نان را نخورده ایم نان را خواهیم خورد

دودی می نه و خورده - دودی می نده خورلی

نان را نخوردم نان را نخورده ایم

دودی به نه و خوردم - اوبه و خنبه اوبه خنبه

نان را نخوردم خورد آب بخورد آب نخورد خنبه

اوبه لکن خنبه - اوبه که دیری و خنبه نش بدی

آب کم خورد آب اگر بیدار بخوری شکم شمارا ازم

و کابی - او خوب بدی دیر که - اوبه و خنبه

یکش خواب شمارا بسیار خواهد کرد آب خورد

اوبه و خنبه دی - اوبه به و خنبه

آب خورده است آب را خواهد خورد

اوبه و خنبه - اوبه و خنبه - اوبه و خنبه - اوبه به

آب نخورد آب نخورده است آب

نه و خنبه - اوبه دی و خنبه - اوبه دی خنبه دی

خواهد خورد آب خوردی آب خورده خنبه

اوبه به و خنبه - اوبه دی نه و خنبه - اوبه دی نده

آب خواهی خورد آب را نخوردی آب را نخورده

اوبه به و خنبه - اوبه می و خنبه - اوبه می خنبه می

آب را نخواهی خورد آب را خوردم آب را نخورده ایم

اوبه به و خنبه - اوبه می و خنبه - اوبه می نده خنبه

آب را خواهیم خورد آب را نخوردم آب را نخورده ایم

اوبه به نه و خنبه - پوش و اغند - پوش و اغند

آب را نخوریم خورد پوشاک درخت پوشاک درخت را پوش

پوش لب اغند - سادگی ده - دیر پوش مده غند

درخت کم پوش - که سادگی است بسیار درخت پوش

اسراف دی - اسراف بددی - قبا و اغسته

که اسراف است اسراف بدست قبارا پوشید

قبا و اغستی ده - قبا به و اغندی - قبا و اغسته

قبارا پوشیده است قبارا خواهد پوشید قبارا پوشید

قبا و اغستی - قبا به نه و اغندی - قبادی

قبارا پوشیده است قبارا خواهد پوشید قبارا

واغسته - قبادی اغوستی ده - قبا به و اغند -

پوشیدی قبارا پوشیده قبارا خردی پوشید

قبادی نه واغسته - قبادی نده اغستی - قبابه نه واغند
 - قبادا بنوشیدی - قبادا بنوشیده - قبادا بنوشیدی
 قبادی واغسته - قبادی اغستی ده - قبابه نه واغند
 قبادا بنوشیدم - قبادا بنوشیده ایم - قبادا بنوشیدم
 قبادی نه واغسته - قبادی نده اغستی - قبابه نه واغند
 قبادا بنوشیدم - قبادا بنوشیده ایم - قبادا بنوشیدم
 پکری پسرکوه - پکری مپسرکوه - پکری ستا مناسب نده
 دستار بزرگ - دستار بزرگ - دستار شاما مناسب نیست
 پکری دیره پسرکوه - چه سنت ده رسول الله ده
 دستار بسیار بزرگده میباش که سنت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
 پکری مپسرکوه - پکری مپسرکوه ده - پکری مپسرکوه
 دستار را بزرگ کرد - دستار را بزرگ کرده است - دستار را بزرگ خواهد کرد
 پکری مپسرکوه - پکری مپسرکوه نده - پکری مپسرکوه
 دستار را بزرگ کرد - دستار را بزرگ کرده نیست - دستار را بزرگ خواهد کرد
 پکری دی پسرکوه - پکری دی پسرکوه ده - پکری مپسرکوه
 دستار را بزرگ کرد - دستار را بزرگ کرده - دستار را بزرگ خواهد کرد
 پکری دپسرکوه - پکری دی پسرکوه نده - پکری مپسرکوه
 دستار را بزرگ کرد - دستار را بزرگ کرده - دستار را بزرگ خواهد کرد
 پکری می پسرکوه - پکری می پسرکوه ده - پکری مپسرکوه
 دستار را بزرگ کرد - دستار را بزرگ کرده ایم - دستار را بزرگ خواهیم کرد
 پکری می پسرکوه - پکری می پسرکوه نده - پکری مپسرکوه
 دستار را بزرگ کرد - دستار را بزرگ کرده ایم - دستار را بزرگ خواهیم کرد

چارگزی ترملاوه توه - چارگزی ترملاوه توه
 چارگزی بکر به بند - چارگزی را بکر به بند
 چارگزی دیره ناروا ده - په ترک کنسی فائده نسته
 چارگزی بیدار نارواست - در بستن و سه فائده نیست
 چارگزی ترملاکوه - چارگزی ترملاکوه ده - چارگزی
 چارگزی را بزرگ کرد - چارگزی را بزرگ کرده است - چارگزی را
 به ترملاکوه - چارگزی به ترملاکوه - چارگزی به
 بزرگ خواهد کرد - چارگزی را بزرگ نکرد - چارگزی را
 ترملاکوه نده - چارگزی به ترملاکوه - چارگزی می
 بزرگ نه کرده است - چارگزی را بزرگ خواهد کرد - چارگزی را
 ترملاکوه - چارگزی می ترملاکوه ده - چارگزی به ترملاکوه
 بزرگ کردی - چارگزی را بزرگ کرده - چارگزی را بزرگ خواهد کرد
 چارگزی می ترملاکوه - چارگزی می ترملاکوه نده
 چارگزی را بزرگ نکردی - چارگزی را بزرگ نکرد - چارگزی را
 چارگزی به ترملاکوه - چارگزی می ترملاکوه
 چارگزی را بزرگ خواهد کرد - چارگزی را بزرگ کرده - چارگزی را
 چارگزی می ترملاکوه ده - چارگزی به ترملاکوه
 چارگزی را بزرگ کرد - چارگزی را بزرگ کرده ایم - چارگزی را
 چارگزی می ترملاکوه - چارگزی می ترملاکوه نده - چارگزی به ترملاکوه
 چارگزی را بزرگ کرد - چارگزی را بزرگ کرده ایم - چارگزی را
 چارگزی به ترملاکوه - دقصب پرتوکت و کره -
 چارگزی را بزرگ خواهد کرد - از قصب تبنان بکن -

دَقَصَب پَر توک مَه کوه - دَسِیدِی قِیص و کپه -
 از قصب تپان مکن از سیدی پیرهن مکن -
 دَسِیدِی قِیص مَه کوه - و ریشم زینت دَنخودی -
 از سیدی پیرهن مکن ابریشم زینت زنان هت
 اونا ریشم و ووله - خدا یورسول ناسر واکری دی
 و مر مردان را خدا ورسول ناسر واکری هت
 هم پد غه رنگ سپین زر - اوسره زر ناسر وادی -
 هم به پیرهن قسم نقره و طلا ناسر هت -
 پرهیز دی مردان مسلمانان و رخن دیر کپی -
 پرهیز مردان مسلمانان از و سبب بیاکنه وار
 چری نه وی چه په اغوستن سره دد وی خان سزا
 جائے نباشد که به لباس اینها جان خود را بخواهد
 دَ اوسر کپی - او کتی بقدر ده یوه مثقال دسپین
 آتش کند - و انگشتی بقدر یک مثقال نقره
 که حاکم یا قاضی یا مفتی په دیاره دهر د کاغذ
 اگر حاکم یا قاضی یا مفتی از بهر مهر کاغذ
 پلاس کپی - باک می نشسته - کتی پلاس کپه -
 بدست کند - باکش نیست انگشتی را بدست کن -
 کتی پلاس مکوه - کتی خه کوی - کتی پلاس کپه
 انگشتی بدست مکن انگشتی چه میکنی - انگشتی را بدست کرد
 کتی ی پلاس کپی ده - کتی به پلاس کپی -
 انگشتی را بدست کرده ست - انگشتی را بدست خواهد کرد -

کُتِی دی پلاس کپه - کتی دی پلاس کپی ده -
 انگشتی را بدست کردی انگشتی را بدست کرده -
 کُتِی به پلاس کپی - کُتِی به پلاس کپه - کتی می پلاس کپی
 انگشتی را بدست خواهم کرد - انگشتی بدست کردم - انگشتی را بدست کرده ام
 کُتِی به پلاس کرم - کتی می پلاس کپه - کتی می پلاس کپی
 انگشتی را بدست خواهم کرد - انگشتی را بدست نکردم - انگشتی را بدست کرده ام
 کُتِی به پلاس نکرم - هم پد غه قیاس ی هغه نور هم زده
 انگشتی را بدست خواهم کرد - هم به پیرهن قیاس دیگر الفاظ را بدست
 اتم باب پیمان کنه هغو الفاظ وجه محل نشینان
 هشتم باب در بیان همان نقطه که محل نشینان وی
 او مالداران می دیر مستعمل وینا اوسر کار ددی
 یا مال داران اش بید مستعمل میکنند و سرکار ایشان باشد
 غوایه و تپه - غوایه مه تپه - غوایه وه پیایه غوایه مه پیا
 گاؤ مارا سته کن - گاؤ مارا سته کن - گاؤ مارا بچران گاؤ مارا بچران
 غوایه پرین ده - چه مچپله خیری - غوایه دنگردی
 گاؤ مارا بگذار که خود بچرد - گاؤ مارا چاق کرد
 غوایه خاربه دی - غوایه خاربه کپه -
 گاؤ مارا چاق هت - گاؤ مارا چاق کرد
 غوایه ی خاربه کپی ده - غوایه به خاربه کپی -
 گاؤ مارا چاق کرده ست - گاؤ مارا چاق خواهد کرد
 غوایه ی خاربه نکپه - غوایه به خاربه کپی ندی
 گاؤ مارا چاق نکرد - گاؤ مارا چاق نکرده ست

غوايه به خاربه نكړې - غوايه دى خاربه كړه - غوايه دى
 گاؤ مارا چاق غولېد كړد - گاؤ مارا چاق كړدى - گاؤ مارا
 خاربه كړى دى - غوايه به خاربه كړې - غوايه به خاربه نكړه -
 چاق كړده - گاؤ مارا چاق خواږې - گاؤ مارا چاق كړدى
 غوايه دى خاربه كړى ندى - غوايه به خاربه نكړه -
 گاؤ مارا چاق كړده - گاؤ مارا چاق كړدى
 غوايه مى خاربه كړه - غوايه مى خاربه كړى دى - غوايه
 گاؤ مارا چاق كړدم - گاؤ مارا چاق كړده ايم - گاؤ مارا
 خاربه كړم - غوايه مى خاربه نكړه - غوايه مى خاربه كړى
 چاق خواږم كړد - گاؤ مارا چاق كړدم - گاؤ مارا چاق كړده ايم -
 غوايه به خاربه نكړم - غيلې وه پيايه - غيلې مه پيايه
 گاؤ مارا چاق خواږم كړد - گوسپند پچران - گوسپند پچران
 غيلې راوړله - ليرى وړايله كړه - شوډ وگوشه -
 گوسپند را بيار - بره مارا بايشان راكن - شير بدوش -
 شوډ مسټ كړه - شوډ مگوشه - شوډ ولبو وټه پچران
 شير را ماست كن - شير بدوش - شير را بېره مارا بگزار
 چي وړوى خواران د نكړدى - غيلې به وگړو -
 كې بخور د - خوار مارا لا غرست - گوسپند مارا دوشيد -
 غيلې به لوى دى - غيلې به ولوشى - غيلې به وگړو -
 گوسپند مارا دوشيد هټ - گوسپند مارا خواږ دوشيد - گوسپند مارا دوشيد
 غيلې به دى لويه - غيلې به نه ولوشى -
 گوسپند مارا دوشيد هټ - گوسپند مارا خواږ دوشيد -

غيلې دى وگړو - غيلې دى لويه دى غيلې به ولوشى
 گوسپند مارا دوشيد - گوسپند مارا دوشيد - گوسپند مارا خواږې دوشيد
 غيلې دى نه وگړو - غيلې دى ندى لويه غيلې به نه ولوشى
 گوسپند مارا دوشيد - گوسپند مارا دوشيد - گوسپند مارا خواږې دوشيد
 غيلې مى وگړو - غيلې مى لوى دى - غيلې به ولوشم -
 گوسپند مارا دوشيد - گوسپند مارا دوشيد ايم - گوسپند مارا خواږم دوشيد
 غيلې مى نه وگړو - غيلې مى لوى غيلې به نه ولوشم -
 گوسپند مارا دوشيد - گوسپند مارا دوشيد ايم - گوسپند مارا خواږم دوشيد
 وقت د غرمې دى غيلې راغلى دى - شپاړه رسنه سترگې
 وقت بمورزه هټ - گوسپند مارا دوشيد - چوپان برسن لټه هټ
 وينځى ورسه كټوى وړ واخله - لټور و مين وى كډا
 كټور برو ديك برايش برود - از شيردور شېبا پږ برود
 مزكه وايښه ده غيلې پر پيايه - كه وايښه نه ووهلى پيايه
 زمين حلف هټ - گوسپند مارا برو پچران - اگر حلف نبود بعد از ان ببر -
 پسولى سېښه دى تر حلق پيوړته - بوده راډر وى ماره وگړو
 بهار اسال خوبست از حد زياته - چوپانان نه ايد سېر لټو خان
 شپنه و غره و ته غيلې بوږه - چه مهر اشې لټنه بېر وږه -
 چوپان بطرف كوه گوسپند مارا ببر - كې سېر بيايد - از غرې برود
 هم به دوى خورى دماځى كلون - هم هسې نك وگړو
 ايم اينها خوله خود كېنه ماځى را - ايم پچران تم بېر وگړو
 خرب به دوى شې لكان زياتي - شوډ به پيرى كړى و
 چاق اېنها ميشو - از حد زياته - شير بيار خواږ كړد -

کندی وه دروه ژمی دېه - کندی مه دروه اوس په لسته
 خیمه سیاه را برپاکن زمستان هت خیمه سیاه را برپاکن الی لمرانیت
 کندی می وه دروله - کندی می درولی وه - کندی می وه دروی
 خیمه سیاه را برپا کرد - خیمه سیاه را برپا کرده هت - خیمه سیاه را برپا خواهد کرد
 کندی می نه وه دروله - کندی می نده درولی کندی می نه وه دروی
 خیمه سیاه را برپا نکرد - خیمه سیاه را برپا نکرده هت - خیمه سیاه را برپا نخواهد کرد
 کندی می وه دروله - کندی می درولی - کندی می نه وه در -
 خیمه سیاه را برپا کردی - خیمه سیاه را برپا کرده - خیمه سیاه را برپا خواهد کردی
 کندی می نه وه دروله - کندی می نده درولی - کندی می نه وه دروله
 خیمه سیاه را برپا نکردی - خیمه سیاه را نکرده برپا - خیمه سیاه را برپا نخواهد کردی
 کندی می وه دروله - کندی می درولی ده - کندی می نه وه دروله
 خیمه سیاه را کرده ایم برپا - خیمه سیاه را برپا کرده ایم - خیمه سیاه را برپا خواهیم کرد
 کندی می نه وه دروله - کندی می نده درولی - کندی می نه وه دروله
 خیمه سیاه را نکردیم برپا - خیمه سیاه را نکرده ایم برپا - خیمه سیاه را نخواهیم کرد
 ولینده - مه لینده - وکوم لورته لیند - چری به واره و
 کوچ کن - کوچ کن - بکدام طرف کوچ میکنی - بجا زول میکنی -
 وه لینس - لبسلی می - وه به لیندی - نه وه لینس -
 کوچ کرد - کوچ کرده هت - کوچ خواهد کرد - نکرد کوچ
 لبسلی ندی - نه به ولیندی - ولنس - لبسلی می -
 کوچه نکرده هت - نخواهد کوچ کرد - کوچ کردی - کوچ کرده -
 وه لیند - نه ولنس - لبسلی نه می - نه به ولیندی -
 کوچ خواهد کرد - نکردی کوچ - کوچ نکرد - نخواهی کوچ کرد -

ولنس - لبسلی می - وه به لیند -
 کوچ کردم کوچ کرده ام - خواهم کوچ کرد -
 نه ولنس - لبسلی نه می - نه به ولیند -
 نکردم کوچ - کوچ نکرده ایم - نخواهم کوچ کرد -
 لرگی یا بوتهی وکړه ژمی راشی - لرگی او بوتهی مه کوچه
 خوب یا بونه - بکن - زمستان عاید به خوب دلوته کن
 ژمی لالری دی - خدای زده چه شو به ژوندی می
 زمستان هنوز دور هت - خدا میداند - که تا که زنده خواهد بود
 ترا و بو پخوا شوکت کا ولی نه کاری حوص مکوه -
 از آب بیشتر کسی پائزار مانده است - حوص کن
 حریص محروم وی - نصیحت واخله - فایده به درگیری
 حریص محروم می باشد - نصیحت بردار - فایده خواهد داد
 لرگی می وه کړه - لرگی می کړی دی - لرگی به وکړی -
 خوب یا بیزم را کرد - بیزم را کرده است - بیزم را خواهد کرد -
 لرگی می نه وکړه - لرگی می ندی کړی - لرگی به نه وکړی
 بیزم را نکرد - بیزم را نکرده هت - بیزم را نخواهد کرد -
 لرگی دی وکړه - لرگی دی کړی دی - لرگی به وکړی
 بیزم را کردی - بیزم را کرده - بیزم را خواهد کرد -
 لرگی دی نه وکړه - لرگی دی ندی کړی - لرگی به نه وکړه
 بیزم را نکردی - بیزم را نکرده - بیزم را نخواهد کرد -
 لرگی می وکړه - لرگی می کړی دی - لرگی به وکړم
 بیزم را کردم - بیزم را کرده ایم - بیزم را خواهیم کرد -

لرگی می نه وکره - لرگی می ندی گری - لرگی به نه وکره -
 بیزم را کرم - بیزم را نکرده ایم - بیزم را نخواهم کرد -
 مینه وکره مینه مکوه - مینه به چرتنه کو - پر زبه
 منزل کن منزل کن منزل بجا تو میکنی برکنه
 مینه اوس - پیداژمی به چرتنه و لارس -
 منزل باش بین زمستان بجا دکلام طرف خواهی رفت -
 عبث سفر مه کوه - خیل خان به خواهر کوه -
 عبث سفر سخن جان خود را خوار میکنی

نه باب به بیان کنش الفاظ و چه بنکار بیان مستعمل
 به باب در بیان نشانه که بنکار بیان مستعمل میکنی

دهوسی بنکار کوه - دمرغه بنکار مه کوه - فایده نه لری
 از آهو بنکار کن از مرغ بنکار کن فایده ندارد
 هوسی ی وه ویشته - هوسی ی ویشته ده -
 آهو را زده آهو را زده هست
 هوسی به وه ولی - هوسی ی نه وه ویشته - هوسی ی
 آهو را خواهد زد آهو را زده آهو را
 نده ویشته - هوسی دویشته ده - هوسی به وه ولی
 زده هست - آهو را خواهد زد آهو را
 وه ویشته - هوسی دویشته ده - هوسی به وه ولی
 زدی آهو را زده آهو را خواهی زد
 هوسی دی نه وه ویشته - هوسی دی نه وه ویشته
 آهو را نزدی آهو را زده

هوسی به نه وه ولی - هوسی می وه ویشته - هوسی می
 آهو را نخواهی زد آهو را زدم آهو را
 ویشته ده - هوسی به وه ولم - هوسی می نه وه ویشته -
 زده ایم آهو را خواهیم زد آهو را زدم
 هوسی می نده ویشته - هوسی به نه وه ولم -
 آهو را زده ایم آهو را نخواهم زد -
 توفک وه وله - توفک مه وله - توفک وزنه
 توفک بز - توفک بز - توفک از نه گیر کرد
 پس له هغه توفک وه وله - خطابه کم ولی - دازنه
 به از آن توفک بز - خطا کم خواهد زد - این یادگیر
 پدار و کنش هم و غواره - که داسوی پر خواصای -
 دما دتش هم بخواد اگر باروتش بر طبیعت او صاف باشد -
 توفک به بنه ولی - او که داسوی لخوا چف می ویشته
 توفک خوب خواهد زد و اگر باروت او از طبیعتش چف باشد زدن
 نه وکه - دتوفک وزنه ی وه بنوه - وزنه ی نیولی ده -
 خواهد کرد توفک را دزن گرفت دزن اش گرفته هست
 وزنه به وه نشی - وزنه ی نه وه بنوه - وزنه ی نده
 دزن را خواهد گرفت دزن را گرفت دزن را نه
 نیولی - وزنه به نه ونشی - وزنه دی و نیوه
 گرفته هست دزن را خواهد گرفت - دزن را گرفت
 وزنه دی نیولی ده - وزنه به وه نشی
 دزن را گرفته دزن را خواهد گرفت -

رنجک بی اور واخلی - رنجک دی اور واخلست -
 رنجکش آتش نخواهد برداشت رنجک تو آتش برداشت
 رنجک دی اور واخلستی دی - رنجک بدی اور واخل
 رنجک آتش برداشتست رنجک خواهد آتش برداشت
 رنجک دی اور واخلست - رنجک دی اور ندی
 رنجک آتش برداشتست - رنجک آتش
 اخلستی - رنجک بدی اور واخلی - رنجک می
 برداشتست رنجک آتش نخواهد برداشت رنجک من
 اور واخلست - رنجک می اور اخلستی دے
 آتش برداشت رنجک من آتش برداشتست
 رنجک به می اور واخلی - رنجک می اور واخلست
 رنجک من آتش خواهد برداشت رنجک من آتش برداشت
 رنجک می اور ندی اخلستی - رنجک به می اور واخلی
 رنجک من آتش برداشتست - رنجک من آتش خواهد برداشت

رباعی

زہیم کفتره اجل شہین
 ددہ لویری می زرگی شہین دے
 من کبوترم اجل شہین است
 از ترس دے دلم پر کین است
 کہ داند اخل صورت می ریزد
 صیاد نیولی راتہ مکین دے
 اگر داند بردارم صورت من بیلزہ
 صیاد گرفته ست بہر کین را

رباعی

وزند دی نہ وہ بیوہ - وزند دی نہ دہ نیولی - وزند نہ وہ نش
 وزند را نگرفت - وزند را نگرفت
 وزندی وہ بیوہ - وزندی نیولی دہ - وزند بہ وہ نش
 وزند را گرفت - وزند را گرفتہ ایم - وزند را خواہم گرفت
 وزندی وہ بیوہ - وزندی نہ دہ نیولی - وزند نہ وہ نش
 وزند را نگرفت - وزند نگرفتہ ایم - وزند خواہم گرفت
 دغہ بیکار آسان دی - اودکھی بیکار گران دی -
 بیکار کوہ آسان است - دوز زمین ہوار شکار گران است
 ہوسی پر راوار وہ - چہ زہ ورنہ پت سم کند دی
 آہو را برین بگردان کہ من بایشان بہم شویم - شاید کہ بریم
 کفتری اوزرکی اوہیلی - ہمہ سی آر ول غواری
 کبوتر دیکہ در غابی ہم ہمچنین گردانیدن بخوابد
 کہ شوکی درواوی اوہ در بند ورنہ وہ نش
 اگر کسی بر شا بگرداند و شا در بند بایشان بگیری
 خوانا خواہ بی پسکمو وہ ول - پدایہ شرطکہ رنجک
 خوانا خواہ پسیم یا خودی زد بین شرط اگر رنجک
 اوس واخلی - رنجک می اور واخلست - رنجک می
 آتش بردارد - رنجکش آتش برداشت رنجکش
 اوس اخلستی دی - رنجک بہ دے اوس واخلی
 آتش برداشتست - رنجکش آتش خواهد برداشت ندی
 رنجک می اور واخلست - رنجک می اور اخلستی
 رنجکش آتش برداشت رنجکش آتش برداشتست

جوس نازک چه پاچه لیبرده ^{وطن دی بلخی دامقام پریده}
 جوس خراو کرد که بر نیز کوچ کن ^{وطن شما دیگر است این بگذر}
 یاران دی کوچ که خافه وینس ^{دهنن ولادی پرمناح رینه}
 یاران شما کوچ میکنه خافل میبار ^{دهنن که عبارت از شیطان است ایشانست برمناع لزه کن}
 رباعی

اویسی می شاختی که جگر خون ^{اورمی لکیری دزیه په خون}
 اشک من بیچکه ز جگر خون ^{آتشم در میگیرد بخانه دلم}
 عیش ددینا به پیرمحل شوکه ^{چه خاورد و که کنبلی خون}
 عیش دینا را پیرمحل چند خواهد کرد ^{که خاکها بر کرد قبول خان را}
 لسم باب په بیان کین لغاتو او داسما و مفرود ^{دیم باب در بیان لغات و اسمهاست}
 مشتمل بر شیر فصل اول فصل بیان کین داسما و مفرود ^{مشتمل بر شیر فصل اول فصل در بیان اسمهاست آن چیزها}
 چیزون چه په سمان کین دی یا قریب و آسمان دی ^{که در آسمان است یا قریب آسمانست}
 غو - سپویدی - پیرونی - ستوری - تنه - برینبنا ^{آفتاب مهتاب پیرین ستاره پایه و مرتبه برق}
 سوه ووشنه - اورنج - اوره - شاختلی - زئی - واوره ^{سرخ و سبز که بر آسمان ایستاده میشود نیمه بر قطره و یا چکه آب تراله - برف}
 باد باران - وو - کرش - تندره - تکه - ساره - غاره ^{باد باران باد گرد و غبار - صاعقه آسمان نیز صاعقه ست ساراگی}

خا بهت - غومه - نماز پشین - مابینام - می شپ - غمخا بهت ^{بهاشت میرونده نماز پشین نماز شام نیم شب مشرق و غرب}
 قبله - سهیل - قطب - شمال - پوسرت - کنبه ^{قبله جنوب سهیل شمال شمال پوسرت پوسرت کنبه}
 دوه و م فصل بیان کین حیوانا توچه سولغا نوی ^{دیم}

سوی - نارینه - میده - هلت - سهری - ماندینه - عورت ^{مرد مردانه مرد بچه زن زن زن زن زن زن زن}
 جنلی - نر - شخه - آس - اسپ - بجانر - غوی ^{دختر زن ماده اسپ مادریان کره گاودر}
 غوا - بخندار - اوش - اوبنه - جونگی - خرخره ^{ماده گاؤ گوساله شتر اردانه شتر بچه خر ماده خر}
 غیره - کچر - کچر - مییز - موز - وری - وزه ^{کود خر قطار قطاری ماو میش قوچ بره بز ماده}
 وز - مرغومی - مرغوخیه - هوسی - هوسی - نوکین ^{بزی نر بزرگاله نر ماده اش آهوه نر ماده اش بزرگاله}
 کبلی - غرختی - سپره - سوی - شرمش - لیوه ^{آهوبره قوچ که میش کوی خرگوش گرگ بزرگ}
 کابره بل - کوب - یب - مزرری - سرکوزی - گندلیوه ^{گفتار بزرگفتار غوس شیر خوک بزرگ خوک}
 پیراناک - کیده - چخال - گورکین - خانکی ^{پنگ روباه شغال گورکش سرخ شقی}

کشف - شکون - سبزگی - مَزَك - مَزَك - مار - لرم -
 کاشیت جریه - خدایت - موش - کوروش - مار - لرم -
 چ - میزی - چینی - پشی - سی - کوته - تازی -
 گس - سورج - گرم - گرم - ریش - تازی -
 خندکی - سنی - کوکری - دریم فصل بیان مرغان

باز - شهین - های - گرگسی - یلاد - پنجه -
 باز - شاهین - های - گرگسی - یلاد - پنجه -

ملاحچرگ - کارک - کزک - کاعی - سایه - هیل -
 ملاحچرگ - کارک - کزک - کاعی - سایه - هیل -

بطه - کول - زانیه - لایه - کا - کوتان - کچیر -
 بطه - کول - زانیه - لایه - کا - کوتان - کچیر -

مینا - طوطی - بلبله - کفتره - تظوی - بحر - تارو - خرگه - کوتا -
 مینا - طوطی - بلبله - کفتره - تظوی - بحر - تارو - خرگه - کوتا -

فرکه - سیسی - کرک - مرخی - چرک - چرک - چوگ - توتی -
 فرکه - سیسی - کرک - مرخی - چرک - چرک - چوگ - توتی -

چرند و کی - چیم - هلی - غماش -
 چرند و کی - چیم - هلی - غماش -

خلم فصل په بیان کسب د باقی اشیا موده

سره - سپین - زمر - میس - کلا یین - پاره -
 سره - سپین - زمر - میس - کلا یین - پاره -

اوسپنه - زیر - برنج - سرف - کت -
 آهن - برنج - برنج - سرف - کت -
 دیک - کدوه - هرکاره - کاچوغ -
 دیک - کدوه - هرکاره - کاچوغ -
 چچی - کوشی - چاره - توره - توفک -
 تاشوغ خور - نیزه شوغ - تاشوغ کلان - توفک -

دسر چاره - استن - یوم کھی - سپاره -
 پاک - سوزن - بیل - تیشه - یوم کھی - سپاره -

نغری - توبری - پسول - گهته - موغری -
 نغری - توبری - پسول - گهته - موغری -

مرغلره - غنی - غنی - والی - والی - پیزوان - خرونگی -
 مرغلره - غنی - غنی - والی - والی - پیزوان - خرونگی -

کتی - ریرم - اکوب - مری - کنجلی -
 کتی - ریرم - اکوب - مری - کنجلی -

کوچه - گوگر - زرنیم - مردار سنک -
 کوچه - گوگر - زرنیم - مردار سنک -

راجه - سحرف - اود - اوبه - باد - خاوری - غز -
 راجه - سحرف - اود - اوبه - باد - خاوری - غز -

کافی - دبره - سحر - گرنک - لوپ - زمکه - خون - کودک -
 کافی - دبره - سحر - گرنک - لوپ - زمکه - خون - کودک -

چپوئش - کزدی - پشول - سفرخی - مواند -
 چپوئش - کزدی - پشول - سفرخی - مواند -

چوپوش - سیه خانه - سیخ خانه - سیخ خانه -

مـرـوی - کـرـاـسـت - کـنـلـه - تـلـتـک - وـرـسـتـن - کـجـن
 خ ^{نه} ^{گیم} ^{خاف} ^{خاف} ^{خاف}
 بـالـبـت - مـسـلـه - لـرـگـی - لـرـگـی - بـوتـی - بـوتـی
 بـالـت ^{جائے ناز} ^{چوب} ^{چوب} ^{بوت} ^{بوت}
 رـود - وـالـه - لـبـتـی - قـیـص - پـرـتـوـک - خـوـی
 نـر ^{جوس} ^{جوس} ^{پیرین} ^{تبان} ^{کلاه}
 لـنـکی - کـیـش - دـوـبـطـه - دـوـهـر - جـابی - پـکـری
 لـنـک ^{کیش} ^{چادر سفید} ^{بیز چادر سفید} ^{جابی} ^{دستر}
 بـنـی آدـم - فـرـیـسـت - پـیـری - لـاس - پـنـبـه - پـنـبـی
^{طایف} ^{جن} ^{دست} ^{پای} ^{پای}
 زـنـگـون - نـو - غـولـاـخـه - قـی - کـتـه - کـتـی - نـوک
 زانو ^{ناف} ^{پستان} ^{سرکشتن} ^{گشت} ^{گشت} ^{ناخن}
 نـوکـان - غـوبـز - پـزـه - خـولـه - خـول - غـابـن
 ناخن ^{گوش} ^{بینی} ^{دهن} ^{دهن} ^{دندان}
 اـورـی - شـونـد - شـونـدـان - مـح - وـرـوشـی
^{دار و نه دندان} ^{لب} ^{بها} ^{روی} ^{ابرو}
 سـتـرـگی - بـانـرو - زـی - بـارـخـو - غـارـه - جـفـک
 پشما ^{شرکان} ^{نرخ} ^{گردن} ^{گلو}
 بـزیرـه - بـریت - وـیـنـتـه - بـمـنـخ - اـوبـه - مـلا
 ریش ^{سپل} ^{موی} ^{موی} ^{موی} ^{کر}
 ش - وـرـون - پـنـدی - کـاسـه - بـهـنـک - کـنـجـی
 شکم ^{ران} ^{ساق} ^{کاسه} ^{شهنک} ^{کتبی آب خردن}

کـوزـه - کـتـوی - مـنـکی - کـودی - لغـزی - سـودـه
 کوزه ^{دیکه خردگی} ^{کوزه کلان} ^{سفال} ^{اوپانچ} ^{سبد}
 جـلـت - کـیرـه - غـلـه - کـنـبـت - بـوکـری - غـفـم - اـورـی
 جلت ^{پنج} ^{کشت} ^{قدسه از زمین} ^{کپکار} ^{گرم} ^{جو}
 پـرـورـیـه - بـیـده - دـرـمـند - غـوبـل - مـاش - مـنـکی
 کاه ^{بیه} ^{خرن} ^{چوغل} ^{نیز ماش}
 بـزـدن - غـوبـنـت - وـرـیـش - غـوبـنی - غـورـی
^{ارزان} ^{کال} ^{بج} ^{گوشت} ^{روغن}
 کـوچی - شـلـب - شـود - مـسـت - پـوشـه - اـورـی
 مسکه ^{آیدونج} ^{شیر} ^{مات} ^{نیز تازه} ^{تج}
 پـیـرـوی - شـک - وـری - وـرـغـون - زـره
 قیماق ^{کف} ^{پشم} ^{موسه بزغیره} ^{دل}
 یـنـه - سـبـزی - پـنـتـورگی - تـورـی - پـنـبـی
 جگر ^{نف} ^{گروه} ^{سپرز} ^{قبره}
 وـلی - پـوسـت - خـاه - سـولـاـخـه - رـسی
 شانه ^{پوستک} ^{چاه} ^{دولچه} ^{رسن}
 وـابـن - کـورـی - کـاه - کـنـبـه - پـلار - زـوی - خـور
 ریحان ^{کاه کش} ^{نیز کاه کش} ^{پدر} ^{پسر} ^{خواهر}
 وـرـوس - اکا - مـا - انا - تـرـوری - مـت
 برادر ^{عم} ^{خال} ^{جده} ^{عمه} ^{زینین} ^{ریگند}
 مـتـه - مـوت - مـت - پـت - نـیکـاره - شـرکـند
 بازو ^{مشت} ^{سعی و کوشش} ^{پوشید} ^{ظاهر} ^{نیز ظاهر}

لَوْر - لَوْر - تَه - بَدَن - نِه - نِيَك - ثَعِيَت - جَوِي

بالا دست چوب ته به خوب خوب بیت جوی

تَكْرِي - وَارَه - وَارَه - چَنْبَرِي - شُونِي - تَكْرِي

لوسی از بیت - بید - ریزه - ریزه - چنبری - تیز چنبری - چادر

پَرُونِي - لَاس بِنْدِي - فَصْل بِيَان كِنْدِي رَحْمَتُونِي

چادر دست بند در بیان رنجا

تَبَه - زِيَرِي تَبَه - لَوِي تَبَه - سَه تَبَه - وَه چَكِي - بِنَكَارُو

تپ تپ برقان دانه تیز دانه تیز دانه دانه جانب

سَه تَبَه - تَوَدَه تَبَه - شَاوَتِي - سَه يَكِه تَبَه - كَوِي شَرِي

تپ لرزه تپ گرم تپ تپ تپ تپ تپ تپ تپ تپ

خَوَارَه - كَشُوك شَنْخِيَه - وَارَا تَه - دَكَال دَانَه - اَوْر مَالَه

گوشه خورک ریزه کان دمنیل خازیر دانه سال شیر نیک

سَبُوي - حَسَبَه - نِيَم سَرِي - خَا رَه - نَس خَوِي - فَو

خیشله حصوه دروغم سر چاییده دروغم گرگ

كَنَك - كَوِي - رُونَد - يَك كَلَد - وَچَن - وَوَجَن

گنگ گنگ کور کور پچل گنگ خیشله گنگ بادی

وُو - سُوَزَك - دَغَابَش دَرْد - خَوَله خَوِي - پَل

باو سوزاک درد دندان درد دهن دروغم

دَسْتُونِي وَل - شَا رِي - تَوْرِي - دَزِرَه - شَوَلَه

درد گلو سوز خورک پهرز درد دل

دَكُولُو پِيچ - دَسَر دَرْد - مَرَه - خَوِي

درد روده - درد سر - تپ دق

فصل په بیان کیند حروف و تکیه و

ا ب ت ث ج ح خ ش د ذ ر

ز ی ژ س ش ص ض ط ظ ع ف ق ک

گ ل م ن پ لا ع ی

تمثیل های حروف که در افغانی آمده اینست

ت همچون پت چه همچون چاره - ش همچون خلوه - ش

همچون خیکرد همچون دودی - ر همچون لوله - ز همچون مود - ژ

همچون ژر - ط همچون خرکط - س همچون بنادی - گ

همچون گل - ن همچون کون - یا کانی +

تمت بعون الله الملك الوهاب کتاب

معرفه الافغانی بید الحق العیاض محمد مؤلف

Kh. Sarwan
03.04.2009

(معرفه الافغانی)

مُحَرَّرٌ وَمَعْرُوضٌ شَدِيدٌ بِجَنَابِ كَامِيَّابِ مَطَالِبِ وَ
مَقَاصِدِ مَآبِ الْمَخْدُومِ الْأَعْظَمِ مَالِكِ زَمَامِ حُكْمِ
الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ الْمُخَصَّصُ بِالنَّفْسِ لِقَدْ سَيَّئَ
الْمَكْرَمُ بِالرِّيَاسَةِ الْإِنْسِيَّةِ دَسْتُورُ الْأَعَاظِمِ وَزَرَاءِ
عَالِيَّانِ عَيْنُ أَعْيَانِ الْأَمَارَةِ وَالِدِيَّوَانِ مَتَّبِعِ
الْجُودِ وَالْإِحْسَانِ خَلِيفَةُ الرَّحْمَنِ وَوَارِثُ بَيْغَمَرِ
أَخْرِ الزَّمَانِ وَمُؤَيِّدُ مَذْهَبِ نِعْمَانِ بِالْحُجَّةِ وَالْبُرْهَانِ
إِمَامُ الْأَنْسَرِ وَالْجَبَانِ عَفِيُّ سُلْطَانِ ابْنِ سُلْطَانِ ابْنِ سُلْطَانِ
شَاهُ زَادَةِ سُلَيْمَانِ خَلَدَ اللَّهُ ظِلُّ طُولِ الزَّمَانِ
بِعَرِيقَةِ آقَاوَجِيهِ خَيْرِ خَوَاهِ دَوْلَتِ خَلَدَادِ قَوْمِي بَنِيَّ

مَدَّ ظِلَّهُ

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library